

بررسی فقهی خرید و فروش پول اعتباری (اسکناس)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۲/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۸۶/۳/۱۷

احمد علی یوسفی *

۱۱

فقه و حقوق / سال سوم / شماره ۱۲ / بهار ۱۳۸۶

چکیده

فقها در باب خرید و فروش پول اعتباری (اسکناس) اختلاف نظر دارند. برخی از آنان قائل به صحیح بودن و برخی قائل به عدم صحت چنین معامله‌ای هستند. در این تحقیق، با تقسیم اسکناس به مثل هم و عدم آن، موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد. در جایی که اسکناسها مثل هم محسوب نشوند و تفاوت مطلوبیت و رغبت بین اسکناسی که ثمن قرار می‌گیرد با اسکناسی که مضمن واقع می‌شود، وجود داشته باشد، معامله نقد و نسیه آن صحیح است؛ اما اگر بین آنها تفاوت مطلوبیت وجود نداشته باشد، عرفاً بیع واقع نمی‌شود. در صورتی هم که عرفاً مصداق بیع باشد، نسیه آن حیلۀ ربا محسوب شده و بیع باطل و غیرمجاز است.

واژگان کلیدی: پول اعتباری (اسکناس)، خرید و فروش نقد و نسیه، حیلۀ ربا، قرض، صحت،

بطلان، امضایی بودن بیع، ارتکاز عرفی، شرایط تحقق عرفی بیع.

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (yosofy1339@yahoo.com).

مقدمه

در قرنهای اخیر، پول اعتباری جایگزین مسکوکات طلا و نقره و مانند آن شده است و هم‌اکنون تقریباً این نوع مسکوکات در اکثر کشورها در معاملات رواج ندارند. از آنجا که نوع نگاه به ماهیت و ویژگیهای پول اعتباری و به تبع آن، استنباط احکام فقهی و حقوقی گوناگون حاکم بر کارکردهای پول اعتباری، تأثیرات متفاوتی بر چگونگی توزیع ثروت و درآمدهای جامعه دارد، لازم است احکام فقهی این نوع پول، از جمله حکم فقهی خرید و فروش آن، مورد مذاقه جدی قرار گیرد. اقوال فقها و صاحب‌نظران درباره خرید و فروش اسکناس متفاوت و عبارت است از:

۱. باطل بودن خرید و فروش اسکناس؛
 ۲. صحیح بودن خرید و فروش نقد و نسیه اسکناس؛
 ۳. تفصیل به حسب اینکه ثمن و مثن مثل هم باشند و عدم آن.
- در ادامه هر سه قول مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف. بطلان خرید و فروش پول اعتباری

گروهی از فقها قائل به بطلان خرید و فروش پول اعتباری‌اند. ادله این نظر را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد.

الف - ۱. خرید و فروش اسکناس عرفاً مصداق بیع نیست

تبینهای مختلفی برای عدم صدق عرفی بیع بر خرید و فروش اسکناس شده است که عبارت‌اند از:

الف - ۱ - ۱. خرید و فروش نسیه اسکناس عرفاً مصداق قرض است

از گفتار برخی فقیهان برمی‌آید که گرچه طرفین معامله به طور جدی بیع را قصد کنند، آنچه واقع می‌شود عرفاً قرض است که در لباس بیع واقع شده است. شهید صدر^{ره} به طور مفصّل به این امر پرداخته و می‌نویسد:

چون چنین معامله‌ای در حقیقت و به حسب ارتکاز عرفی قرض است که لباس بیع به تن کرده است، پس چنین معامله‌ای قرض ربوی محرم است (صدر، ۱۴۱۰: ۱۷۳).

شهید صدر^{ره} در ادامه همین بحث تأکید دارد که این معامله از جهت ارکان بیع با

اشکال مواجهه نیست؛ تنها ارتکاز عرفی، آن را به عنوان بیع نمی‌پذیرد، بلکه آن را قرض ربوی می‌داند. همچنین ایشان این گفتار آیت‌الله خوئی^{ره} را تأییدی برای نظر خود می‌پندارند:

اگر چیزی را که مثل پارچه با متر و ذرع می‌فروشند، یا چیزی را که مثل گردو و تخم مرغ با شماره معامله می‌کنند، بفروشد و زیاده بگیرد، اشکال ندارد؛ مثلاً ده تا تخم مرغ بدهد و یازده تا بگیرد اشکال ندارد. ولی چنانچه مثلاً ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد در ذمه بفروشد، لازم است که بین آنها امتیاز باشد؛ مثلاً ده عدد تخم مرغ بزرگ را به یازده عدد متوسط در ذمه بفروشد، زیرا اگر بین آنها هیچ امتیازی نباشد خرید و فروش محقق نمی‌شود، بلکه واقع معامله قرض است اگر چه به لفظ خرید و فروش باشد و بدین جهت معامله حرام و باطل است. و از این قبیل است فروختن اسکناس نقداً به زیاده از آن با مدت؛ مثل اینکه صد تومان نقداً بدهد که صد و ده تومان بعد از شش ماه بگیرد. ولی اگر بین آنها امتیاز باشد مانعی ندارد؛ مثل آنکه صد تومان را به جنس دیگری از اسکناس مثل دینار یا پوند یا دلار بفروشد که در این صورت با تفاوت قیمت نیز اشکال ندارد (خوئی، ۱۴۱۲: ۳۵۷؛ نیز ر.ک. به: تبریزی، ۱۴۱۲: ۳۵۹؛ سیستانی، ۱۴۱۵: ۴۲۵).

در ادامه، با تبیین شرایط تحقق بیع، معلوم خواهد شد که شرایط عرفی تحقق بیع در چنین معامله‌ای وجود ندارد؛ یعنی عرف و عقلاً آن را قرض ربوی می‌دانند نه بیع.

الف - ۱-۲. قصد جدی در مورد بیع وجود ندارد

اسکناس در عرف معاملات همیشه ثمن واقع می‌شود. بنابراین، اگر مثن واقع شود و معامله روی آن انجام گیرد، قصد جدی بر این معامله وجود ندارد. در نتیجه عرفاً به این اقدام بیع گفته نمی‌شود. آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی در پاسخ به پرسش: «آیا خرید و فروش اسکناس صحیح می‌باشد و آیا احکام ربای معاملی در آن جریان می‌یابد یا نه؟» چنین می‌نویسد:

اسکناس جزء معدودات است و قاعدتاً حکم ربا در خرید و فروش آن جاری نمی‌شود، ولی در اینجا مشکل دیگری وجود دارد و آن این است که در عرف عقلاً، اسکناس همیشه ثمن واقع می‌شود و جنبه مثن ندارد. هیچ‌کس در عرف بازار نمی‌گوید: من ده هزار تومان نقد را به شما می‌فروشم به یازده هزار تومان یک ماهه، مگر کسانی که بخواهند آن را حیلۀ فرار از ربا قرار دهند؛ یعنی در واقع می‌خواهد با ربا وام بدهد و نام آن را بیع می‌گذارد و این‌گونه فرارها اعتباری ندارد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۱۷۵ و ۱۷۶؛ نیز همو، ۱۳۶۰: ۲۴۸).

به نظر می‌رسد این معامله از جهت قصد اشکالی ندارد. بیع امری اعتباری است و امور اعتباری به ید معتبر است و طرفین معامله می‌توانند از این معامله قصد بیع نمایند. بنابراین از جهت قصد اشکالی بر این معامله وارد نیست. چنان که در کلام آیت‌الله مکارم معامله نقدی اسکناس کوچک و بزرگ یا نو و کهنه صحیح دانسته شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۶: ۱۴۸). از جهت قصد فرقی بین معامله اسکناس کهنه و نو، وقتی یکی ثمن و دیگری مثن قرار گیرد، و جایی که اسکناس نو در معامله هنگامی که هم ثمن و هم مثن واقع شود، وجود ندارد. البته چنین معامله‌ای از جهات دیگر از جمله حیلۀ ربوی مورد مناقشه است که این امر در ادامه بحث روشن خواهد شد.

اشکال عدم قصد در حیل ربوی در گفتار فقهای پیشین نیز مطرح بوده است. صاحب حدائق^۱ این اشکال را از محقق اردبیلی^۲ نقل می‌کند و سپس آن را با تأیید گرفتن از شهید ثانی^۳ رد می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۳۷۵). صاحب جواهر^۴ نیز همانند صاحب حدائق معتقد است که در صحت عقد نیاز نیست جمیع غایات مترتبه بر آن عقد قصد شود (نجفی، ۱۳۷۴: ۳۹۶ - ۳۹۷).

به نظر می‌رسد اگر در صحت معاملات، قصد جمیع غایات مترتب بر آن را شرط بدانیم تا قصد جدی حاصل شود، در بسیاری از موارد، باب معاملات سد خواهد شد. با توجه به آنچه گذشت، نمی‌توان به دلیل عدم قصد جدی، صحت معامله اسکناس را مورد خدشه قرار داد.

الف-۲. خرید و فروش نقدی اسکناس عرفاً مصداق بیع است اما شرعاً جایز نیست

مشهور فقهای شیعه معتقدند ارکان و شرایط بیعی که مورد تأیید شارع است، در اینجا وجود دارد. چنین معامله‌ای به صورت نقد یا نسبه بلا اشکال است. اما برخی از فقهای شیعه و مشهور فقهای سنی معتقدند چنین معامله‌ای در صورتی شرعاً صحیح است که تمام شرایط صحت بیع صرف در آن رعایت شود. این دسته از فقها برای اثبات ادعای خود به اموری تمسک جسته‌اند که در ادامه بیان می‌شود:

الف-۲-۱. پولهای کاغذی معیار تعیین ارزش هستند

در این باره گفته شده است:

بنا بر احتیاط، حکم فروش طلا یا نقره به طلا یا نقره و لزوم تحویل آنها قبل از جدا شدن از یکدیگر، در پولهای کاغذی رایج روز نیز جریان دارد، زیرا محتمل است حکم مزبور به

خاطر این بوده باشد که در آن زمانها «طلا و نقره» معیار تعیین ارزش سایر کالاها بوده است، و در صورت عدم تحویل هنگام معامله نوعاً زمینۀ اختلاف پیش می‌آمد، و شارع مقدس به این ترتیب خواسته است زمینۀ اختلاف را از بین ببرد. و این نکته در پولهای کاغذی نیز موجود است، و در این جهت اسکناس و دلار و پوند و سایر پولهای کاغذی تفاوت ندارند (منتظری، ۱۳۶۲: ۳۶۲).

به نظر این فقیه، معاملۀ پولهای کاغذی عرفاً مصداق بیع است، اما خرید و فروش آن به صورت نسبه شرعاً جایز نیست؛ اما اگر به صورت نقدی معامله شود، گرچه عرفاً مصداق بیع است، اما در صحت شرعی آن، شرایط بیع صرف، شرط می‌باشد. دلیل این قول، احتمال معیار ارزش بودن طلا و نقره برای کالاهاست؛ و اگر چنین باشد، در صورتی که شرایط معاملۀ صرف رعایت نشود، نوعاً باعث ایجاد زمینۀ اختلاف می‌شود.

از زمانی که چیزی به عنوان پول در مبادلات به کار گرفته شده، همیشه سه وظیفه را به عهده داشته که عبارت‌اند از: ۱. معیار ارزش؛ ۲. واسطه در مبادله؛ ۳. ذخیره ارزش. درباره معیار ارزش باید گفت که بشر اولیه در اقتصاد خودمعیشتی، تا وقتی تولید مازاد بر مصرف نداشت، نیازی به مبادله پیدا نکرد؛ اما با تقسیم کار ابتدایی و ایجاد تخصص، تولید مازاد بر مصرف و نیز تنوع در تولیدات پیدا شد. کالاهای متنوع برای او مطلوبیتهای متفاوتی ایجاد می‌نمود. برای دستیابی به کالاهای دیگران نیاز به مبادله تولیدات، آشکار شد. اما معیار واحدی که بتواند ارزشهای مختلف اشیا را به آسانی مورد مقایسه قرار دهد - تا قضاوت افراد را درباره ارزش اشیا آسان کند - وجود نداشت. همان‌گونه که متر مقیاس مشترکی است که قضاوت افراد را درباره طول آسان می‌کند، پول هم با وارد شدن در حوزه مبادلات، به عنوان مقیاس مشترکی برای اندازه‌گیری ارزش اقتصادی سایر اشیا مورد توافق عرف و عقلا قرار گرفت. بنابراین، معیار ارزش بودن درهم و دینار برای کالاها امر مسلمی بود. اساساً اگر پول معیار ارزش کالاها و خدمات نباشد، هیچ‌گاه عرف و عقلای عالم آن را به عنوان پول در مبادلات به کار نمی‌گیرند (یوسفی، ۱۳۷۷: ۱۴۲ - ۱۴۷).

به رغم آنچه گذشت، دلیل این فقیه نمی‌تواند مورد قبول واقع شود. چون با مراجعه به روایات باب صرف - که تنها دلیل شرایط معاملۀ صرف می‌باشند - علت شرایط صحت معاملۀ باب صرف چنین بیان نشد: «چون درهم و دینار معیار ارزش سایر کالاهاست، در صحت آن، شرایطی که گذشت شرط است.» بنابراین، حکم شرایط صحت معاملۀ صرف،

منصوص العله نیست و ما باید آن را تعبداً بپذیریم. البته اگر کسی قطع به چنین علتی پیدا کند، به یقین قطع او می‌تواند برای او حجت باشد. اما نشانه‌های چنین قطعی در ادله این حکم وجود ندارد. خود ایشان نیز این مطلب را در حد یک احتمال بیان کرده است.

الف - ۲-۲. پولهای کاغذی سند از درهم و دینار هستند

از برخی نوشته‌های فقیه برجسته، سید ابوالحسن اصفهانی^{۱۱}، بر می‌آید که ایشان اسکناس را دارای مالیت مستقل نشمرده و آن را سند و حاکی از طلا و نقره دانسته است (اصفهانی، ۱۳۸۰: ۴۷۴). وقتی اسکناس سند از طلا و نقره باشد، تمام احکام آن دو نیز مترتب بر اسکناس می‌شود. بنابراین، ربای معاملی و قرضی در آن جریان می‌یابد و خرید و فروش نسیه آن غیر مجاز و خرید و فروش نقدی آن عرفاً صحیح خواهد بود و در صحت شرعی آن، شرایط خرید و فروش طلا و نقره، شرط است.

در مقطعی از زمان، اسکناس سند از طلا و نقره بود، اما اکنون به یقین چنین نیست و اسکناس خود مال مستقل است و حاکی و سند از طلا و نقره نیست؛ گرچه تفاوت‌هایی با سایر اموال دارد (یوسفی، ۱۳۷۷: ۱۵۱ - ۱۶۰). البته بعید نیست که در عصر مرحوم اصفهانی اسکناس دارای چنین ویژگی‌ای بوده و شاید ایشان به همین جهت در جمله خود عبارت «المتعارفة فی هذه الازمنة» را آورده است.

مبنای این نظریه با توجه به ماهیت اسکناس و تفاوت آن با درهم و دینار ارائه شده است؛ بنابراین با اشاره به ماهیت اسکناس و شباهتها و تفاوت‌های آن با درهم و دینار، معلوم خواهد شد که قول مشهور فقهای اهل تسنن که در ادامه خواهد آمد - و نیز گفتار فقهای شیعه مبنی بر سند بودن پول اعتباری (اسکناس) از درهم و دینار - مورد قبول نیست.

شباهتهای پول اعتباری (اسکناس) با درهم و دینار عبارت‌اند از:

- الف. هر دو دارای ارزش مبادله‌ای هستند که به عنوان معیار و مقیاس سنجش ارزشها و آسان‌سازی مقایسه سایر ارزشهای مبادله‌ای کالاها و خدمات، اعتبار شده است.
- ب. عرف و عقلا در مقابل کاهش ارزش مبادله‌ای هر دو نوع پول، از خود به یک نحو واکنش نشان می‌دهند.
- ج. عرف و عقلا به هر دو نوع پول، از جهت پول بودن، نظر آلی و طریقی دارند؛ نه دید استقلال و هدفی.

اما به رغم این شباهتها، تفاوتیایی که در ادامه بیان می‌شود حاکی از آن است که نباید این دو پول را یکی دانست یا اسکناس را سند از درهم و دینار شمرد.

تفاوتهای پول اعتباری (اسکناس) با درهم و دینار عبارت‌اند از:

یک. طلا و نقره (چه به صورت وزنی در مبادلات مورد استفاده قرار می‌گرفتند، چه به صورت مسکوک) با صرف نظر از جنبه پولی آنها، یعنی با صرف نظر از ارزش مبادله‌ای آنها، دارای ارزش استعمالی (فایده مصرفی) بودند؛ در حالی که پولهای کاغذی فعلی با صرف نظر از ارزش مبادله آنها، هیچ‌گونه ارزش استعمالی ندارند و فایده‌ای هم بر آنها مترتب نمی‌گردد.

دو. اصل ارزش مبادله‌ای در اسکناس، اعتباری و قراردادی است؛ در حالی که در طلا و نقره، امری غیرقراردادی و بدون هیچ‌گونه اعتباری وجود داشت.

سه. برای اینکه طلا و نقره به عنوان پول وارد مبادلات گردند، فقط به یک اعتبار از ناحیه عرف و عقلا نیاز بود و آن، اعتبار کردن ارزش مبادله‌ای طلا و نقره به عنوان معیار سنجش سایر ارزشهای مبادله‌ای کالاها و خدمات بود. اما برای اینکه کاغذهای خاصی به عنوان پول در مبادلات پذیرفته گردد، حداقل دو اعتبار مورد نیاز است: یکی اعتبار ارزش مبادله‌ای برای آن کاغذ خاص؛ دوم اعتبار ارزش مبادله‌ای آن به عنوان معیار سنجش.

چهار. در طلا و نقره، خصوصاً در وقتی که به صورت وزنی در مبادلات مورد استفاده قرار می‌گرفت، امکان نظر استقلالی به آن، به لحاظ ارزش استعمالی (فایده مصرفی) موجود در آن، از طرف عرف و عقلا وجود داشت؛ در حالی که در پولهای فعلی برای چنین دید و نظری از ناحیه عرف و عقلا وجهی وجود ندارد، زیرا پولهای کاغذی، ارزش استعمالی (فایده مصرفی) ندارند.

با توجه به این تفاوت‌های اساسی که بین طلا و نقره و پولهای فعلی وجود دارد، به نظر می‌آید پولهای فعلی از نظر مصداق یک پدیده مستحدثه باشند. بنابراین، پولهای فعلی را در تمام جهات نمی‌توان به پولهای سابق ملحق کرد. پولهای فعلی را باید به عنوان یک پدیده اقتصادی، به طور مستقل در نظر گرفت، تا جهات و ویژگیهای خاص آن را کشف نمود و آن‌گاه بر اساس آن ویژگیها، احکام به کارگیری آن را بر اساس مبانی فقهی استنباط کرد (یوسفی، ۱۳۷۷: ۱۷۹ - ۱۸۳).

الف - ۲-۳. پولهای کاغذی خود فی نفسه پول محسوب می‌شوند

مشهور فقهای اهل تسنن معتقدند که پولهای اعتباری (اسکناس) به عنوان بدیل طلا و نقره در معاملات به کار برده می‌شود و ویژگی ثمن بودن را داراست. بنابراین، وقتی کسی با این پول معامله‌ای انجام می‌دهد گویی با طلا و نقره معامله انجام داده، و چون در معامله طلا و نقره باید شرایط بیع صرف رعایت شود، پس در این مورد (خرید و فروش اسکناس) نیز احکام بیع صرف جاری است. آنان حتی اسکناس را مشمول زکات نیز می‌دانند. بر اساس این نظریه، خرید و فروش اسکناس به کمتر یا بیشتر و به صورت مدت‌دار، از مصادیق قطعی ربای معاملی محسوب می‌شود و در حرمت آن جای شک و شبهه نیست.

محمد عثمان شبیر در کتاب المعاملات المعاصرة فی الفقه الاسلامی می‌نویسد: علماً درباره ماهیت پولهای کاغذی سه دیدگاه دارند. یکی آنکه پولهای کاغذی سند دین دولت و دارای پشتوانه طلا و نقره است (شبیر، ۱۴۱۹: ۱۸۹). دیگر آنکه پول کاغذی کالا است و در نتیجه برخلاف نقدین ربا در آن جریان نمی‌یابد و متعلق و جوب زکات نمی‌شود (همان: ۱۹۰). او ضمن رد این دو قول، به تبیین قول سوم می‌پردازد و می‌نویسد:

اکثر فقهای معاصر چنین معتقدند که اسکناس بدیل و جانشین طلا و نقره است و صفت ثمن بودن را داراست و احکام طلا و نقره از قبیل ربای قرضی و معاملی در آن جاری است. پس معامله آنها با یکدیگر در صورتی که از جنس واحد باشند، به صورت زیادی در یک طرف و همچنین مدت‌دار بودن قبض یکی از دو تا عوض جایز نیست، ولی سرمایه قرار دادن آنها در بیع سلم بلا اشکال است و اگر به حد نصاب برسند زکات در آنها واجب است (شبیر، همان: ۱۸۸).

وی سپس درباره این قول می‌نویسد:

آنچه دسته سوم بیان داشته، رجحان دارد، زیرا نقود ورقیه (پول کاغذی و اسکناس) در معامله جای طلا و نقره می‌نشینند و صفت ثمن بودن را به خود می‌گیرند، چون عرف عام آنها را به عنوان پول و ثمن در معامله اعتبار کرده و نظر عرف نیز در نقود معتبر است (شبیر، همان: ۱۹۱).

ماهیت اسکناس (پول کاغذی) در کتاب ماهیت پول و راهبردهای فقهی و اقتصادی آن،

مورد بررسی قرار گرفت. در این بررسی امور زیر مشخص شد (یوسفی، ۱۳۷۷: فصل اول):

اسکناس عرفاً ویژگی ثمن بودن را داراست و نقشی را که طلا و نقره قبلاً در معامله

داشتند، اکنون اسکناس بهتر از آنها ایفا می‌کند. اما ویژگی ثمن بودن بر اساس مذهب امامیه هیچ‌گاه با اموری که در بالا گذشت ملازمه ندارد. درباره ربای معاملی ممکن است گفته شود که چون اسکناس مال معدود است؛ ربای معاملی در آن جریان نمی‌یابد و بنا بر نظر برخی فقهای امامیه، خرید و فروش نسبیۀ آن به زیادتیر نیز بلا اشکال است.

در یک مقطع زمانی، اسکناس سند از طلا و نقره بود، اما اکنون رابطه اسکناس با طلا و نقره قطع شده است و خود یک کالای مستقل محسوب می‌شود. بنابراین، همانند سایر کالاها خرید و فروش آن با کالای غیرهمجنس خود مثل ین ژاپن با ریال ایرانی اشکالی ندارد.

با توجه به آنچه گذشت، هیچ‌یک از سه قولی که محمد عثمان شبیر نقل کرده است، صحیح نیست. گرچه ممکن است برخی جهات این اقوال مورد قبول باشد، اما نتایجی که بر آنها مترتب شده است، مورد قبول نیست.

الف - ۳. خرید و فروش نقدی اسکناس، عرفاً صحیح و شرعاً جایز، ولی نسبیۀ آن، غیرمجاز است

برخی از فقها، از جمله امام خمینی ره معتقدند که خرید و فروش پولهای کاغذی عرفاً مصداق بیع است و جریان احکام بیع صرف در آن، شرط نیست؛ بنابراین، بیع نقدی آن حتی با تفاضل، شرعاً بلا اشکال است. اما بیع نسبیۀ آن گرچه در بردارنده ارکان بیع است، با تفاضل، شرعاً جایز نیست. به عبارت دیگر، بیع نسبیۀ آن عرفاً مصداق بیع است، اما شرعاً باطل و حرام است؛ چرا که این معامله برای فرار از ربا و در شمار حیلۀ ربای قرضی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۶۱۳ و ۶۱۴، ۵۳۹ و ۵۴۰).

امام ره در گفتار دیگری به طور مفصل درباره حیلۀ در ربای قرضی و معاملی بحث کرده‌اند. ایشان می‌نویسد که اساساً موارد حیلۀ در روایات، شامل ربای معاملی و قرضی نمی‌شود، مگر روایاتی که به لحاظ سند و یا دلالت مورد مناقشه‌اند و اگر روایتی با مشکل سند و دلالت مواجه نباشد، باید آن را تأویل برد؛ چرا که حیلۀ با علت تحریم ربا منافات دارد (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۴۰۹).

آن‌گاه امام ره می‌فرماید: آنچه به عنوان علت تحریم ربا در قرآن و روایات آمده، اگر گفتیم علت حکم نیستند، بلکه حکمت حکم‌اند، باز هم حیلۀ ربا جایز نیست، چون چنین چیزی از

قبیل تناقض و لغویت در جعل حکم است؛ چرا که شارع ابتدا حکم حرمت ربا را بیان می‌کند و آن‌گاه همه موارد آن را با یک تغییر جزئی از ربا بودن خارج می‌نماید (همان: ۴۰۹).

ایشان برای دفع تمام شبهات، به تاریخ زمان پیامبر ﷺ استناد می‌کند و می‌نویسد: اگر مشکل ربا با این آسانی قابل حل بود، هیچ‌گاه پیامبر ﷺ، که پیامبر رحمت است، برای دفع آن، دستور جنگ و خونریزی نمی‌داد و می‌توانست به جای جنگ و خونریزی حیلۀ ربا را به مردم بیاموزد تا مردم با عمل به آن حیلۀها از جنگ و خونریزی بپرهیزند (همان: ۴۱۰). دلیل امام ﷺ در بطلان و عدم جواز حیلۀ ربوی لغویت و در تناقض بودن جواز حیلۀ ربا با جعل و تشریح حکم ریاست. ما در ادامه در بحث حیلۀهای ربا، ضمن ضابطه‌مند کردن حیلۀ، شرایط صحت و جواز آن را بیان خواهیم کرد. اما در اینجا لازم است اشاره‌ای کوتاه به نتایج آن داشته باشیم.

حکم فعل یا عقدی که با تمسک به حیلۀ تغییر می‌کند، نباید با غرض از جعل آن حکم، منافات داشته باشد. بنابراین، اگر فعلی حرام باشد و انسان با تمسک به حیلۀای آن را انجام دهد که همان مفسد را داشته باشد و شارع نیز آن را تجویز کند این امر بدین معناست که اصل حرمت آن فعل، لغو است. این امر بدان جهت است که احکام - به‌ویژه احکام باب معاملات - تابع مصالح و مفسد واقعی است. یعنی هنگامی که شارع عملی را حرام می‌کند، به جهت مفسد واقعی آن عمل است. بنابراین، معقول نیست حیلۀای را تجویز کند، در حالی که همان مفسد بر آن حیلۀ مترتب باشد. چنین حیلۀای علاوه بر عدم جواز، باطل نیز هست. چون فعلی که انسان انجام می‌دهد، اگر دارای مفسدۀ ملزمه باشد، از نظر شارع صحیح نیست. به نظر می‌رسد مفردی غیر از قبول نظر امام ﷺ فی‌الجمله وجود ندارد. خرید و فروش اسکناس، در صورتی که عرفاً صحیح باشد، مصداق حیلۀ ربوی باطل و غیرمجاز است. شایسته توجه است که فقهای دیگری نیز بر این نظر تأکید دارند. آیت‌الله خامنه‌ای به این پرسش که «آیا خرید و فروش پول کاغذی به طور نسبی و با زیاده‌ای جایز است؟»، پاسخ منفی می‌دهد و آن را مصداق حیلۀ ربوی باطل می‌داند (حسینی خامنه‌ای، ۱۴۱۶: ۱۹۰).

ب. صحت خرید و فروش نقد و نسبیۀ اسکناس

در تبیین این نظر باید گفت: شرایط تحقق ربای معاملی نزد مشهور فقهای شیعه عبارت است از: ۱. مکیل یا موزون بودن ثمن و مثنی؛ ۲. همجنس بودن ثمن و مثنی. بنابراین، اگر

با دو شرط پیشین، معامله با زیادی در یک طرف اتفاق بیفتد، چنین معامله‌ای، ربوی و باطل است. پس کالاهای معدود اگر همجنس باشند، معامله آنها با زیادی در ثمن یا مثنی و به طور نقد یا نسیه بلا اشکال است.

آنچه بیان شد، نظر مشهور فقهای شیعه و برخی فقهای سنی است. اما فقهای شیعه و سنی درباره معامله پولهای اعتباری - با اینکه معدود هستند - با هم اختلاف دارند. همچنین در میان فقیهان شیعه و نیز در بین فقیهان سنی درباره این موضوع آرای متفاوتی وجود دارد. نظر مشهور فقهای سنی - چنان که پیش‌تر اشاره شد - آن است که معامله پولهای اعتباری همانند اسکناس در صورتی صحیح است که تمام شرایط صحت معامله درهم و دینار را داشته باشد؛ بنابراین، معامله اسکناس به طور نسیه با زیادی باطل و غیرمجاز است. اما برخی از فقهای شیعه معتقدند در صحت معامله پولهای اعتباری، شرایط صحت معامله درهم و دینار شرط نیست؛ بنابراین، معامله نقد و نسیه آنها با زیادی صحیح است. این فقیهان با عنایت به ویژگی معدود بودن اسکناس و با لحاظ اینکه اسکناس اکنون سند از طلا و نقره نیست، معتقدند که معامله اسکناس با زیادی در ثمن یا مثنی به طور نسیه یا نقد بلا اشکال است.

مرحوم سید اصفهانی^{۱۳۹۷} در بحث «بیع الصرف» کتاب خود چنین می‌نویسد:

بعید نیست گفته شود: اگر خرید و فروش بر پول کاغذی به عنوان ثمن یا مثنی واقع شود به اینکه فروخته می‌شود آن کاغذ مخصوص که ده روپیه‌ای است مثلاً به پانزده روپیه عین همان یا به ده روپیه نوت با پنج روپیه دیگر، پس این معامله بیع صرف نمی‌باشد تا اینکه نیاز به قبض و اقباض در مجلس عقد لازم آید و در این بیع، ربا ثابت نمی‌شود. ولی اگر معامله در حقیقت بین نقدین واقع شود... اگرچه در مقام تسلیم و قبض عوضین، کاغذ (اسکناس) را رد و بدل کنند، شکی نیست که این معامله، بیع صرف است و ربا در آن ثابت است (اصفهانی، ۱۳۹۷: ۴۱۷ و ۴۱۸).

آنچه از کلام مرحوم سید اصفهانی^{۱۳۹۷} فهمیده می‌شود این است که ایشان چون اسکناس را معدود می‌داند و همچنین شرایط معامله صرف را در آن لازم نمی‌شمرد، معامله آن را با زیادی نیز بلا اشکال می‌بیند. مرحوم سید محمدکاظم طباطبایی یزدی^{۱۳۹۷} در کتاب *ملحقات العروة الوثقی* به این مسئله می‌پردازد و بعد از تفکیک بین اسکناس و درهم و دینار می‌نویسد: اسکناس در شمار معدود است و از جنس طلا و نقره نیست. پس خرید و فروش بعضی از

اسکناسها به بعضی دیگر آن یا به طلا و نقره با تفاوت در مقدار جایز است و همچنین درباره اسکناس، حکم بیع‌الصرف که لازم است قبض در مجلس عقد انجام گیرد، جریان ندارد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۵: ۴۸).

مرحوم آیت‌الله اراکی (اراکی، ۱۳۷۲: ۵۵۳) و آیت‌الله فاضل لنکرانی (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۶: ۲۶۸) نیز چنین نظریه‌ای داشتند. در ذیل به تبیین دلیل این قول و نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

ب- ۱. دلیل قول

این فقیهان برای اثبات ادعای خود به دلیل زیر تمسک جسته‌اند:

معامله اسکناس، چه به صورت نقد و چه به صورت نسیه، عرفاً مصداق بیع است. اگر معامله‌ای عرفاً بیع محسوب شود و با مانعی از قبیل غرری، ضرری و ربوی بودن مواجه نباشد، آن معامله از نظر شارع به مصداق آیه «احل الله البیع» نیز صحیح است. ربای معاملی امری تعبدی و به نص اثبات شده است. در صورتی معامله‌ای ربوی است که شیء مورد معامله همجنس و مکیل یا موزون باشد، در حالی که اسکناس معدود است و به مصداق روایات فراوانی در معدودات ربا جریان پیدا نمی‌کند. یکی از آن روایات عبارت است از: «لا ربا الا فیما یکال او یوزن». این عبارت متضمن دو قضیه حقیقیه ایجابی و سلبی است: الف. ربا در مکیل یا موزون جاری است؛ ب. در غیرمکیل یا موزون ربا جاری نیست. هیچ منحصی نیز درباره قضیه حقیقیه دوم وارد نشده است. بنابراین، اسکناس در شمار کالاهای معدود است و در معامله آن، ربا جاری نیست. در نتیجه می‌توان آن را حتی به نحو نسیه همراه با زیادی معامله کرد.

این استدلال از مقدمات زیر تشکیل شده است:

- معامله اسکناس، چه به نحو نقد و چه به نحو نسیه، عرفاً مصداق بیع است.
- هر معامله‌ای که عرفاً مصداق بیع باشد، اگر از نظر شرع با مانعی از قبیل غرری، ضرری و ربوی بودن مواجه نباشد، مورد تأیید شرع می‌باشد.
- معامله اسکناس - اعم از نقد و نسیه - با مانع شرعی مواجه نیست و بنابراین مورد تأیید و امضای شارع است.

مقدمه دوم جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. اما درباره مقدمه اول و سوم مباحثی مطرح است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ب-۲. نقد و بررسی قول

اگر درباره حقیقت بیع و شرایط تحقق آن به دو مطلب توجه شود، معلوم خواهد شد که استدلال پیشین موجه نیست:

۱. همه فقیهان توافق دارند که بیع یک حقیقت عرفی و عقلایی است نه حقیقت شرعی و متشرعه؛ بنابراین، شارع هیچ‌گونه تأسیسی در آن ندارد؛ بلکه روش شارع در عقود امضاست. عرف و عقلای عالم برای برطرف کردن نیازهای فردی و اجتماعی، روابط اقتصادی و معاملاتی بین خود ایجاد می‌کنند. از آنجا که خدای متعال خواهان سعادت دنیوی و اخروی همه انسانهاست، اگر معامله‌ای به مصلحت عرف و عقلا نباشد، ایجاد آن را غیرمجاز می‌شمارد یا برای برخی معاملات شرایط و قیودی را ایجاد می‌کند و اعلام می‌دارد که با این شرایط و قیود، معامله، لازم و صحیح است.

با توجه به مطلب پیشین می‌توان گفت: رسالت فقیه و دستگاه فقه درباره بیع، بیان شرایط صحت و لزوم و تبیین احکام وضعی و تکلیفی آن است. اما در اینکه بیع از نظر عرف و عقلا با چه شرایط و ویژگیهایی بیع است، فقیه و دستگاه فقه تابع عرف و عقلاست. به رغم دستیابی به تعریف دقیق از بیع، اگر موردی در بین عرف و عقلا به عنوان بیع واقع شد، اما مطابق تعریف به دست آمده نبود، فقیه نمی‌گوید این مورد بیع نیست. به عنوان مثال، اگر عرف و عقلا منافع یا عمل حر را عوض یا معوض در بیع قرار دهند، فقیه نمی‌گوید که این موارد مفهوماً یا مصداقاً بیع نیست، چون تعریف بیع بر آن صدق نمی‌کند. اگر تعاریف ارائه شده با تمام دقت انجام شود و تمام فقها بر قبول یک تعریف اجماع داشته باشند، تنها فایده چنین تعریف دقیقی از بیع، تمییز بیع از سایر عقود است و در نتیجه اگر برخلاف اجماع فقیهان، مصداقی از بیع در زندگی عرف و عقلا اتفاق بیفتد، فقیهان نمی‌گویند این مصداق بیع نیست، بلکه تنها می‌گویند این مصداق بیع، شرعاً صحیح است یا خیر.

از سوی دیگر، اگر تعریف بیع به نحوی ارائه شود که شامل مصداقی می‌گردد که در بین عقلا متعارف نیست، بلکه عقلا حاضر به انجام آن نیستند یا حتی آن را لغو و ناپسند می‌دانند، نباید گفت آن مصداق متصور، از نظر عرف و عقلا بیع است.

همچنین فقیه و دستگاه فقه تعیین نمی‌کند که بیع مفهوماً یا مصداقاً هنگامی واقع می‌شود که ثمن یا مثن از عین باشد یا منفعت؛ عمل حر باشد یا عبد؛ کدام یک نقد باشد و کدام یک متاع؛ یا اینکه نباید هر دو نقد باشد؛ یا متعلق بیع، جزئی باشد یا کلی؛ مشاع باشد یا غیرمشاع؛ مبیع مالیت و ملکیت داشته باشد یا نداشته باشد؛ و ... علت اینکه فقیه هیچ‌یک از امور فوق را تعیین نمی‌کند این است که عرف و عقلا در امور عرفی خود تابع فقیه و دستگاه فقهی و حتی تابع شارع نیستند. آنها بیع را با هر یک از امور فوق به مصلحت خود ببینند، ایجاد می‌کنند و از نظر عرفی و عقلایی هم، واقعاً بیع است. فقیه و دستگاه فقه تنها بر اساس ضوابط شرعی مشخص می‌کند که کدام یک شرعاً اشکال دارد و آن را جایز نمی‌شمارد و این امر را به عرف و عقلای پاینده به شریعت اعلام می‌دارد.

از مطالبی که گذشت به این نتیجه می‌رسیم که اگر یک حقیقت عرفی را به گمان و زعم خود تعریف کردیم، باید دقت کنیم تا تعریف ما تبیین‌کننده و توضیح‌دهنده رفتار عرف و عقلا در مورد آن موضوع باشد و هیچ‌گاه نباید آن تعریف معیاری برای محدود کردن رفتار عرف و عقلا باشد. اگر در مصادیقی، تعریف ارائه شده توضیح‌دهنده نیست، نباید آن مصادیق با تعریف تحدید شوند، بلکه بدین وسیله به یقین می‌رسیم که تعریف ما ناقص است و باید در تعریف و تطبیق آن بر مصداق تجدیدنظر شود.

درباره یک امر عرفی و عقلایی نمی‌توان صرفاً به تعریف یک لغوی که گفته است «البیع: مبادلة مال بمال» اکتفا کرد و برای عرف و عقلا تکلیف تعیین نمود. اگر اسکناس به عنوان ثمن و مثن تمام شرایط ثمن و مثن را داشته باشد، اما عرف و عقلا عالم هیچ اعتنایی به چنین معامله‌ای نداشته باشند، بلکه از چنین معامله‌ای به شدت پرهیز کنند و چنین معامله‌ای از نظر آنها مضحک و لغو باشد، آیا می‌توان گفت چنین معامله‌ای بیع است؟ اگر چنین داوری‌ای داشته باشیم، در این صورت آیا در یک امر عرفی و عقلایی تابع عرف و عقلا شده‌ایم یا یکی از مصادیق به ظاهر عرفی را برای عرف و عقلا جعل و اعتبار کرده‌ایم؟ یعنی به عرف و عقلا گفته‌ایم شما باید این مورد را بیع بدانید و آن را در زندگی خود به کار بگیرید. در این صورت، امری در باب معاملات تأسیس کرده‌ایم، در حالی که قبول داریم امور معاملات از جمله بیع و انواع مصادیق آن از امور امضایی است. یعنی اگر عرف و عقلا خرید و فروش اسکناس را بیع بدانند و آن را در زندگی خود به کار گیرند،

فقیه باید مشخص کند که این اقدام عرف و عقلا مطابق با موازین شرعی است یا نه. در صورتی که عرف و عقلا آن را بیع ندانند و چنین عملی را لغو و مضحک بدانند و از آن پرهیز کنند، در آن صورت، نوبت به صحت و لزوم یا عدم آنها از نظر شرعی نمی‌رسد. چون عرف و عقلا با شرایط خاصی به معامله اقدام می‌کنند که این مطالب در ادامه با طرح پرسش ذیل توضیح داده می‌شود.

۲. عرف و عقلا چه هنگام به بیع چیزی اقدام می‌کنند؟ به عبارت دیگر، مبیع و عوض آن به لحاظ مرغوبیت و مطلوبیت نزد عرف و عقلا چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا عرف و عقلا آنها را مبیع و عوض آن قرار دهند و از نظر عرفی و عقلایی بیعی واقع شود؟

مرغوبیت و مطلوبیت اشیا ناشی از خواص و ویژگی‌های آنهاست. گندم نزد عرف و عقلا دارای مرغوبیت و مطلوبیت است. اصل مرغوبیت و میزان آن بستگی به خواص و ویژگی‌های گندم دارد. کما اینکه مرغوبیت جو و میزان آن بستگی به خواص و ویژگی‌های جو دارد و از نظر عرف و عقلا نسبت به گندم متفاوت است؛ چرا که ویژگی‌های گندم و جو با هم متفاوت‌اند. عرف و عقلا عالم به سبب تفاوت نوع مرغوبیت گندم و جو حاضر می‌شوند آنها را با هم مبادله کنند و یکی را مبیع و دیگری را عوض آن قرار دهند و بدین نحو بیع محقق می‌شود. همچنین اگر دو صنف از گندم با هم تفاوت داشته باشند، به طوری که از نظر عرف و عقلا مرغوبیت هر یک متفاوت از دیگری باشد، عرف و عقلا حاضر می‌شوند یکی از آن دو را مبیع و دیگری را عوض مبیع قرار دهند و آنها را با هم مبادله کنند و بیع محقق شود. اما اگر دو عدد گونی گندم از نظر عرف و عقلا به لحاظ کمی و کیفی هیچ‌گونه تفاوتی با هم نداشته باشند، در نتیجه به لحاظ مرغوبیت نیز هیچ فرقی بین آنها نباشد، در بین عرف و عقلا هرگز معامله‌ای اتفاق نخواهد افتاد و یکی را مبیع و دیگری را عوض آن قرار نمی‌دهند و بیع واقع نمی‌شود. چون عرف و عقلا چنین عملی را لغو می‌دانند. به عبارت دیگر، چنین عملی از نظر عرف و عقلا بیع نیست.

تحلیل بالا درباره‌ی اسکناس قابل ملاحظه است. اگر در معامله‌ای اسکناس‌هایی هیچ تفاوتی با هم نداشته باشند و از هر جهتی مثل هم محسوب شوند، در نتیجه به لحاظ مطلوبیت و مرغوبیت همسان باشند، هیچ‌گاه بیع به وسیله آنها واقع نمی‌شود؛ چرا که بر چنین بیعی هیچ فایده عقلایی مترتب نیست. در نتیجه، در صورتی که ثمن و مثن، هر دو اسکناس همسان باشند از نظر عرفی تفاوتی با هم نداشته باشند، بیع عرفاً واقع نمی‌شود.

شایسته توجه است که این جانب در مذاکره شفاهی با برخی از فقیهان این پرسش را مطرح کرده‌ام: با توجه به اینکه نظر مشهور فقیهان معاصر این است که خرید و فروش نسیه پولهای اعتباری جایز است، چرا برای نظام بانکداری جمهوری اسلامی چنین معامله‌ای تجویز نمی‌شود، در صورتی که اگر این معامله در بانکداری تجویز شود، بسیاری از پیچیدگیهای معاملات فعلی برطرف می‌شود و هم متصدیان بانکداری جمهوری اسلامی ایران و هم مردم معاملات بانکی خود را به آسانی انجام می‌دهند؟

پاسخ آنان این بود که به جریان انداختن چنین معاملاتی، به رغم عدم مخالفت آن با قواعد فقهی، قبح عرفی دارد. یعنی مردم وقتی می‌بینند که فقیهان ربا را حرام می‌دانند، اما از طرف دیگر خرید و فروش نسیه پول اعتباری را در بانکداری مجاز می‌شمارند، در حالی که بین کارکرد ربا و خرید و فروش نسیه پول اعتباری فرقی مشاهده نمی‌کنند، تعجب می‌کنند و ممکن است آن را به تمسخر بگیرند.

این پاسخ، تأیید نقد این نظریه از طرف کسانی است که معتقد به جواز خرید و فروش نسیه پول اعتباری هستند. در واقع اساس مطلب این است که عرف و عقلا بیع اسکناس را در صورتی که به لحاظ مطلوبیت هیچ تفاوتی بین ثمن و مئمن مشاهده نشود صحیح نمی‌دانند؛ چرا که بر چنین معامله‌ای هیچ فایده عقلایی مترتب نیست. به جهت آنچه بیان شد، بسیاری از فقهای معاصر بیع نسیه اسکناس را جایز نمی‌دانند. از باب مثال به چند نمونه از بیان فقها اکتفا می‌شود:

پیش‌تر از آیت‌الله خویی^{ره} و شهید صدر^{ره} نقل شد که آنان بیع نسیه اسکناس را صحیح نمی‌دانند. آیت‌الله سیستانی نیز می‌نویسد:

... مانعی ندارد که مثلاً تومان را به جنس دیگر از اسکناس مثل دینار یا دلار نقداً یا با مدت بفروشد، ولی اگر بخواهد جنس خودش را بفروشد و زیادتر بگیرد، نباید معامله با مدت باشد، وگرنه صحت آن محل اشکال است، مثل اینکه صد تومان نقداً بدهد که صد و ده تومان بعد از شش ماه بگیرد (سیستانی، ۱۴۱۵: ۴۲۵).

همین مطلب را با کمی تغییر در عبارت، آیت‌الله میرزا جواد تبریزی^{ره} در رساله خود آورده‌اند (تبریزی، ۱۴۱۲: ۳۵۹).

البته در برخی فروض، بیع به وسیله اسکناس صحیح است که در ادامه بررسی می‌شود.

بنابراین، مقدمه اول این استدلال مورد تردید جدی است. مقدمه سوم این استدلال نیز - با فرض اینکه معامله اسکناس عرفاً بیع محسوب شود - با ملاحظاتی از جمله «مصدق حیلۀ ربوی غیرمجاز» مواجه است که در گفتار امام خمینی علیه السلام گذشت و در ادامه بیش تر بررسی می شود.

ج. تفصیل در خرید و فروش اسکناس

این تفصیل به حسب این است که ثمن و مثن (اسکناس) مثل هم یا متفاوت از هم هستند. این قول به سه قسم زیر تقسیم می شود:

۱. خرید و فروش اسکناس در جایی که اسکناسها مثل هم محسوب شوند، عرفاً مصداق بیع نیست.

۲. خرید و فروش اسکناس در جایی که اسکناسها مثل هم محسوب نشوند، عرفاً بیع صحیح و شرعاً جایز است.

۳. در فرض اول اگر مصداق بیع محسوب شود، نسیه آن در شمار حیل رباست.

در آنچه تاکنون از اقوال فقهای شیعه و سنی درباره خرید و فروش پولهای اعتباری - اعم از مخالف یا موافق - بیان شد، غالباً تفکیکی بین اقسام مختلف پولهای اعتباری انجام نگرفت. در حالی این پولها که به عنوان ثمن و مثن در بیع واقع می شوند دارای اقسام مختلفی هستند. بنابراین، ضمن اشاره به اقسام مختلف پولهای اعتباری، حکم فقهی هر قسم را بررسی می کنیم.

ج - ۱. ثمن و مثن عرفاً متفاوت اند

پولهای اعتباری مورد معامله که ثمن و مثن واقع می شوند، از نظر عرف و عقلا متفاوت اند، به نحوی که باعث تفاوت در میزان مطلوبیت و مرغوبیت آنها نزد عرف و عقلا می شود. این قسم دارای صور گوناگونی است که در ادامه می آید و حکم فقهی هر صورت بررسی می شود:

صورت اول. پولهای اعتباری از آن دو کشورند. از باب مثال، ریال ایرانی و ین ژاپنی با هم معامله شوند: ارکان بیع در این صورت بلا اشکال کامل است و ثمن و مثن هر دو مال هستند. چنین بیعی در بین عرف و عقلا واقع می شود؛ چون ثمن و مثن به لحاظ مطلوبیت

عرفاً با هم تفاوت دارند. بنابراین، عرفاً بیع صحیح است. از جهت شرعی نیز هیچ مانعی برای صحت آن وجود ندارد؛ چرا که ثمن و مثن هر دو مال معدود هستند و به مصداق «لا ربا الا فی ما یکال او یوزن» چنین معامله‌ای نیز ربوی محسوب نمی‌شود. همچنین لازم نیست این معامله شرایط بیع صرف را داشته باشد، زیرا پول اعتباری موضوعاً با درهم و دینار فرق دارد. بنابراین، این بیع چه نقد و چه نسبه واقع شود، مورد امضای شارع است.

صورت دوم. پولهای اعتباری از جهت خرد و درشت متفاوت‌اند: پولهای اعتباری مورد معامله که ثمن و مثن واقع می‌شوند، از آن یک کشور هستند، ولی به نظر عرف و عقلاً ثمن و مثن از جهت خرد و درشت بودن با هم تفاوت دارند، به طوری که باعث تفاوت در میزان مطلوبیت ثمن و مثن می‌شود. به دلایل بیان شده در فرض پیشین، از نظر شرعی مانعی برای صحت این بیع نیز وجود ندارد.

صورت سوم. پولهای اعتباری از جهت کهنه و نو متفاوت‌اند: پولهای اعتباری که ثمن و مثن واقع می‌شوند از آن یک کشور هستند، ولی به نظر عرف و عقلاً ثمن و مثن از جهت کهنه و نو با هم تفاوت دارند، به گونه‌ای که باعث تفاوت در میزان مطلوبیت ثمن و مثن شود.

دلایلی که برای صحت عرفی بودن بیع در صورت پیشین بیان شد، در این صورت نیز کاملاً قابل تطبیق است. همچنین ادله جواز و صحت شرعی این بیع همان است که در صورت قبلی بیان شد.

ج-۲. ثمن و مثن عرفاً تفاوتی با هم ندارند

پولهای اعتباری مورد معامله که ثمن و مثن واقع می‌شوند از آن یک کشور هستند، اما از نظر عرف و عقلاً بین آنها به نحوی که باعث تفاوت در میزان مطلوبیت ثمن و مثن شود، تفاوتی وجود ندارد.*

* شایسته توجه است که اگر پولهای اعتباری مورد معامله، متعلق به زمان دو حکومت باشد، اما ثمن و مثن از یک کشور باشند، از باب مثال ریال متعلق به جمهوری اسلامی ایران و ریال متعلق به دوره پهلوی با هم معامله شوند، این صورت از موضوع بحث ما خارج است؛ چرا که ریال متعلق به دوره پهلوی اکنون پول اعتباری مورد جریان محسوب نمی‌شود و در واقع به عنوان یک کالای زینتی یا به عنوان یادگاری از دوران گذشته مورد معامله واقع می‌شود.

به نظر می‌رسد بیش‌ترین بحثها و نزاعها بین فقیهان در این قسم باشد. خرید و فروش پولهای اعتباری در این قسم جایز نیست. دلیل ما برای اثبات این مطلب به این نحو ارائه می‌شود:

۱. چنین معامله‌ای عرفاً بیع محسوب نمی‌شود.

۲. در صورتی که چنین معامله‌ای عرفاً بیع محسوب شود، بیع نسیه آن، شرعاً از مصادیق حیل ربای غیرمجاز است.

بنابراین، ادامه بحث را با طرح ادعای اصلی و اثبات آن پی می‌گیریم.

ج-۲-۱. چنین معامله‌ای عرفاً بیع نیست

پیش‌تر مطالب لازم برای تحقق بیع نزد عرف و عقلا بیان شد. خلاصه آن عبارت است از: بیع یک حقیقت عرفی و عقلایی است نه حقیقت شرعی. بنابراین، شارع هیچ‌گونه تأسیسی در آن ندارد. از نظر عرف و عقلا تنها زمانی که ثمن و مثن از جهت مطلوبیت و مرغوبیت با هم تفاوت داشته باشند، بیع واقع می‌شود. از باب مثال، اگر هیچ‌گاه در رفتار عرف و عقلا مشاهده نکنیم که آنها اسکناسهای همسان را در یک معامله هم می‌بایع و هم عوض آن قرار دهند، بلکه حتی مشاهده کنیم که آنها از این عمل خودداری می‌کنند، آیا در این صورت تردیدی باقی می‌ماند که چنین اقدامی از نظر عرف و عقلا بیع محسوب نشود؟ همان‌طور که گذشت، برخی از فقیهان نیز بیع اسکناس را در صورتی که تفاوتی بین آنها نباشد، صحیح نمی‌دانند. به نظر می‌رسد، با توجه به مطالبی که گذشت، هیچ‌گونه تردیدی در اینکه معامله اسکناس در این فرض، عرفاً بیع نیست، باقی نمی‌ماند. اگر کسی اصرار داشته باشد که چنین معامله‌ای عرفاً بیع محسوب می‌شود - کما اینکه امام خمینی رحمته الله علیه چنین نظری دارند - در ادامه نیز بررسی ما نشان خواهد داد که چنین معامله‌ای به صورت نسیه مصداق حیل ربوی و شرعاً صحیح نیست.

ج-۲-۲. چنین معامله‌ای، مصداق حیل ربوی است

به فرض در صورتی که چنین معامله‌ای عرفاً بیع محسوب شود، بیع نسیه آن، شرعاً از مصادیق حیل ربای غیرمجاز است. برای روشن شدن این مطلب، نتایج مباحث حیل ربا از تحقیق «معامله پولهای اعتباری» ارائه می‌گردد* و آن‌گاه تطبیق آن مباحث بر مورد بحث ما

* آنچه در اینجا می‌آید نتایج بحث حیل رباست که نویسنده این مطالب در تحقیقی تحت عنوان «معامله پولهای اعتباری» انجام داده است.

- بیع نسبه اسکناس - بررسی می‌شود.

حیله عبارت است از: عقد یا عملی به منظور تغییر حکم مصداق عنوانی از عناوین شرعی از طریق تغییر عنوان شرعی که بر آن مصداق، منطبق است و اگر این حیله نباشد، حکم آن مصداق به قوت خود باقی می‌ماند.

بنابراین، در حیله با اقدام به عمل یا عقد، عنوان منطبق بر آن عمل یا عقد تغییر می‌کند و در نتیجه حکم آن عمل و عقد نیز دگرگون می‌شود. شایسته توجه است که این عمل یا عقد باید از نظر عرف و عقلا متفاوت از عمل و عقد قبلی باشد تا عنوان منطبق بر آن تغییر کند و در نتیجه حکم مترتب بر آن نیز دگرگون شود.

در باره شرایط جواز و صحت حیله، دلیل نقلی وجود ندارد، ولی با توجه به آنچه از گفتار فقها به دست می‌آید، می‌توان شرایطی را برای جواز و صحت حیله بیان کرد.

۱. حیله فی نفسه مباح باشد: عمل و عقدی که به عنوان حیله به کار می‌رود باید مباح باشد. از باب مثال، اگر زنی پسر خود را وادار نماید که با زن دیگر زنا کند تا شوهرش نتواند با آن زن ازدواج کند، این حیله حرام است و بنا بر این قول که زنا هم باعث حرمت ازدواج می‌شود، آن مرد نمی‌تواند با آن زن ازدواج کند. گرچه آن زن با این اقدام به هدف خود می‌رسد، اما حیله به کار گرفته شده فعل حرام و غیرمجاز است.

۲. مقصود، امر مباح باشد: فقهای شیعه و سنی به این امر تصریح کرده‌اند. بنابراین، علاوه بر اینکه خود عقد یا عمل باید به عنوان حیله مباح باشد، هدف از حیله نیز باید برای وصول به امر حلال و مباح باشد. بنابراین اگر در عقدی امر مباحی را قصد کند، ولی آنچه واقع می‌شود غیر آن باشد، این عقد صحیح نیست، چون در عقد شرط است آنچه قصد شده همان واقع شود؛ وگرنه مشمول قاعده «ما وقع لم یقصد» می‌شود و عقد باطل است.

۳. حیله نباید با غرض مشروعیت حکم منافات داشته باشد: حکم فعل یا عقدی که با تمسک به حیله تغییر می‌کند، نباید با غرض از جعل آن حکم منافات داشته باشد. مقدس اردبیلی^۱ و صاحب جواهر^۲ بر این امر تصریح کرده‌اند. امام خمینی^۳ نیز در مقام ردّ حیله‌های ربوی فرموده است: اگر حیله‌های ربوی جایز باشند به معنای آن است که حکم حرمت ربا امر لغوی است (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۴۰۵). بنابراین، اگر فعلی حرام باشد و انسان با تمسک به حیله‌ای آن را انجام دهد که از نظر عرف و عقلا بین آنها هیچ فرقی

نباشد و در نتیجه همان مفسد را داشته باشد و شارع نیز آن را تجویز کند، این امر بدین معناست که اصل حرمت آن فعل، امر لغوی است؛ مگر آنکه حرمت آن فعل امر تبعی باشد. این امر بدان جهت است که احکام تابع مصالح و مفسد واقعی است. بنابراین معقول نیست که شارع حيله‌ای را تجویز کند، در حالی که همان مفسد بر آن حيله مترتب باشد. چنین حيله‌ای علاوه بر عدم جواز، باطل نیز هست. چون فعلی که انسان انجام می‌دهد، اگر دارای مفسده ملزمه باشد، از نظر شارع صحیح نیست.

با توجه به مطالبی که گذشت، اگر حيله‌های ربوی شرایط پیشین را نداشته باشند، جایز نیستند و به علاوه باطل‌اند. اکنون با عنایت به مطالبی که درباره حيله‌ها گذشت، بیع نسیه اسکناس بررسی می‌شود.

اگر زید مبلغ یک میلیون تومان برای مدت یک سال به عمرو قرض بدهد و شرط کند که عمر باید در پایان سال مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان به وی بپردازد، این اقدام قرض ربوی، باطل و حرام است.

برخی فقها گفته‌اند در صورتی که طرفین معامله از عقد بیع استفاده کنند، این اقدام صحیح و جایز است؛ یعنی زید مبلغ یک میلیون تومان را به مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان به صورت نسیه به مدت یک سال به عمرو بفروشد. در واقع با این حيله ربوی، او از دام قرض ربوی حرام می‌گریزد.

ما این بیع نسیه را به وسیله شرایط صحت و جواز حيله - که پیش‌تر گذشت - بررسی می‌کنیم. شرط اول: حيله فی نفسه مباح باشد. آنچه در این مورد واقع شد، بیع نسیه پول اعتباری است. با فرض اینکه این اقدام عرفاً بیع محسوب شود، امر مباح است. بنابراین، از جهت شرط اول، اشکالی بر این معامله وارد نیست.

شرط دوم: در حيله، مقصود امر مباح باشد. مقصود در این معامله بیع نسیه است. در صورتی که ما بپذیریم این معامله عرفاً بیع است، به یقین بایع و مشتری نیز بیع نسیه پول اعتباری را قصد کرده‌اند. در نتیجه از جهت قصد نیز بر این معامله اشکالی وارد نیست.

شرط سوم: حيله نباید باعث لغویت غرض مشروعیت حکم فعل شود. به عبارت دیگر، حيله نباید با علت یا حکمت جعل حکم منافات داشته باشد. اگر بین بیع نسیه پول اعتباری و ربای قرضی آن از نظر عرف و عقلاً هیچ فرقی نباشد، بیع نسیه پول اعتباری همان مفسد

را خواهد داشت که ربای قرضی با این پول دارد. اگر شارع آن را تجویز کند، این امر بدان معناست که اصل حرمت ربای قرضی امر لغوی است، مگر آنکه حرمت آن، امر تبعدی باشد. صاحب جواهر با اینکه حیلها را صحیح و جایز می‌داند، اما در صورتی که با غرض شارع منافات داشته باشد، آن را جایز نمی‌داند (نجفی، ۱۳۷۴: ۲۰۱).

درباره حیلۀ ربا از روایات پیداست که برخی امور به عنوان حکمت حرمت ربا بیان شده است. اگر حیلۀ ربا به نحوی تجویز شود که منافات با آن حکمتها باشد، یقیناً جایز نیست، چرا که چنین امری موجب لغویت حکم حرمت ربا می‌شود؛ چون حکمت هر حکمی جزءالعله است و منافات حیلۀ با جزءالعله همانند منافات حیلۀ با علۀ تامه، غیر صحیح و باعث لغویت جعل و تشریح حکم حرمت ربا می‌شود. به همین سبب مقدس اردبیلی رحمته معتقد است که اگر حیلۀ ربا را جایز بدانیم، مصالحی که در تحریم ربا وجود دارد از بین می‌رود (محقق اردبیلی، بی تا: ۴۳۷). امام خمینی رحمته نیز با صراحت تبعدی بودن حرمت ربا را نفی می‌کند (موسوی خمینی، ۱۴۱۵: ۴۰۶).

با مراجعه به آیات و روایات روشن می‌شود که علل یا حکمی از این قبیل برای ربا بیان شده است: ظلم؛ از بین رفتن امور خیر و نیک از جمله قرض الحسنه؛ ترک تجارات؛ فساد؛ نابودی اموال.

بنابراین، با توجه به اینکه ربا از موضوعات اقتصادی و اجتماعی است، کاملاً آشکار است که تحریم ربا امری تبعدی نیست، بلکه به جهت مفاسدی است که بر این عمل زشت مترتب است. بنابراین، در صورتی که عرف، بین قرض ربوی و بیع نسیه پول اعتباری فرقی نگذارد، بیع نسیه پول اعتباری نیز با تمام مفاسدی که قرض ربوی دارد مواجه است.

در بحث حیلها بیان شد در صورتی حیلۀ صحیح است که عرف بین عقد و حیلۀ ای که درباره آن عقد به کار می‌گیرد، فرق بگذارد. در غیر این صورت حیلۀ صحیح نیست، چرا که عدم فرق عرفاً به این معناست که آن دو فعل حقیقتاً مثل هم هستند و بنابراین تمام مفاسدی که بر آن عقد حرام مترتب است، بر حیلۀ نیز مترتب خواهد بود. پس چنین حیلۀ ای هم غیر صحیح و هم غیر مجاز است. عرف و عقلاً هیچ گونه تفاوتی بین قرض ربوی پول اعتباری و بین بیع نسیه آن قائل نیستند و در نتیجه تمام مفاسدی که بر قرض ربوی مترتب است بر بیع نسیه پول اعتباری مترتب خواهد بود؛ بنابراین هرگز از ناحیۀ شارع تجویز نخواهد شد.

البته اگر حرمت عقدی که حيله درباره آن عقد به کار گرفته می‌شود امر تعبدی باشد و از هیچ طریقی علت یا حکمت حرمت آن عقد احراز نشود، در این صورت، عنوان جدید - حيله - که بر آن عقد منطبق می‌شود بلا اشکال است. اما مورد بحث ما - ربای قرضی پول اعتباری - چنان که گذشت، یقیناً امر تعبدی نیست و به جهت عدم فرق بین ربای قرضی پول اعتباری و بیع نسیه آن از نظر عرف و عقلا، تمام مفاسد مترتب بر ربای قرضی پول اعتباری بر بیع نسیه آن نیز مترتب است. بنابراین، همانند ربای قرضی غیر صحیح و نیز غیر مجاز است. پیش‌تر گذشت که از برخی فقها به طور شفاهی نقل شده است که به رغم قائل بودن به صحت و جواز بیع نسیه پول اعتباری، اجرای آن حکم را در بانکداری جمهوری اسلامی، به جهت قبح عرفی آن، به مصلحت نمی‌دانند. این مطلب در اینجا از منظر دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد:

مطلب همان‌گونه است که آنان گفته‌اند، اما قبح عرفی آن بدان سبب است که عرف و عقلا هیچ‌گونه تفاوتی بین ربای قرضی پول اعتباری و بیع نسیه آن نمی‌بیند؛ و گرنه هیچ دلیل دیگری برای قبح عرفی چنین عملی وجود ندارد. بنابراین، هیچ راهی برای تصحیح معامله نسیه اسکناس وجود ندارد.

نتیجه

در بحث خرید و فروش پولهای اعتباری (اسکناس)، حکم موضوع با تقسیم به انواع زیر مشخص گردید:

۱. پولهای اعتباری مورد معامله عرفاً متفاوت باشند، همانند اینکه پول دو کشور باشند، یا از جهت خرد و درشت یا کهنه و نو بودن با هم متفاوت باشند. در این فرض، چون پولهای اعتباری‌ای که ثمن و مثنی‌ها واقع می‌شوند با هم تفاوت مطلوبیت و مرغوبیت دارند، عرفاً بیع واقع می‌شود و بیع نقد و نسیه آن شرعاً صحیح و مجاز است.
۲. پولهای اعتباری مورد معامله از جهت مطلوبیت و مرغوبیت عرفی هیچ‌گونه تفاوتی با هم ندارند. در این فرض، بیع، صحیح و جایز نیست. چون چنین معامله‌ای عرفاً بیع محسوب نمی‌شود و در صورتی که کسی مدعی شود چنین معامله‌ای بیع است، بیع نسیه آن شرعاً مصداق حیل ربای غیرمجاز خواهد بود و باطل است.

منابع

۱. اراکی، محمد علی، توضیح المسائل (ملحقات و سؤالهای انجام شده از محضر ایشان)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
۲. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة مع تعليق آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۷ق.
۳. اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیلة النجاة مع تعليق الامام الخميني، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۰، ج ۱.
۴. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة، قم، نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ق، ج ۲۵.
۵. تبریزی، میرزا جواد، توضیح المسائل، بی جا، دفتر نشر برگزیده، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۶. حسینی خامنه ای، سید علی، اجوبة الاستفتائات، بیروت، دارالحق، ۱۴۱۶ق، ج ۲.
۷. خویی، سید ابوالقاسم، توضیح المسائل، قم، نشر مهر، ۱۴۱۲ق.
۸. الزحیلی، وهبة، المعاملات المالية المعاصرة، دمشق، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
۹. سیستانی، سید علی، توضیح المسائل، قم، مهر، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۱۰. شبیر، محمد عثمان، المعاملات المالية المعاصرة فى الفقه الاسلامى، اردن، دارالفنایس للنشر والتوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق.
۱۱. صدر، محمد باقر، البنك اللاریوی فی الاسلام، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
۱۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، ملحقات عروة الوثقی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق، ج ۲.
۱۳. فاضل لنکرانی، محمد، توضیح المسائل، قم، انتشارات مطبوعاتی امیر، ۱۳۷۷.
۱۴. فاضل لنکرانی، محمد، جامع المسائل، قم، انتشارات مطبوعاتی امیر، ۱۳۷۶.
۱۵. محقق اردبیلی، زیادة البیان، قم، چاپ دوم، انتشارات مؤمنین، ۱۴۲۱ق.

۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، *الفتاوی الجدیة*، قم، نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، *خطوط اصلی اقتصاد اسلامی*، قم، انتشارات مطبوعاتی هدف، چاپ اول، ۱۳۶۰.
۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، *ربا و بانکداری اسلامی*، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۹. منتظری، حسینعلی، *توضیح المسائل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۰. موسوی خمینی، روح الله، *تحریر الوسیلة*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹، ج ۲.
۲۱. موسوی خمینی، روح الله، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۵ق، ج ۲.
۲۲. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دهم، ۱۳۷۴، ج ۲۳.
۲۳. یوسفی، احمدعلی، *ربا و تورم*، تهران مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱.
۲۴. یوسفی، احمدعلی، *ماهیت پول و راهبردهای فقهی و اقتصادی آن*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۷.

